

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مراحل آفرینش انسان در قرآن

ترکیبی از معجزه تربیتی و معجزه علمی

www.ketab.ir

نویسنده: محمد سلامه جبر

مترجم: عبداللطیف راشدی



سرشناسه: جبر، محمد سلامه / Jabr, Muhammad Salamah

عنوان قراردادی: اطوار خلق الانسان في القرآن بين الاعجاز التربوي و الاعجاز العلمي . فارسی

عنوان و نام پدیدآور: مراحل آفرینش انسان در قرآن، ترکیبی از معجزه تربیتی و معجزه علمی /

نویسنده محمد سلامه جبر؛ مترجم عبداللطیف راشدی.

مشخصات نشر: تهران: پیام بهاران، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۶۶ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۴۱-۹۳-۲

موضوع: انسان -- آفرینش -- جنبه های قرآنی

Human beings -- *Creation -- Qur'anic teaching

شناسه افزوده: راشدی، عبداللطیف، ۱۳۳۲-، مترجم

رده بندی کنگره: BP۱۰۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۲۹۵۷۷

مراحل آفرینش انسان در قرآن

ترکیبی از معجزه تربیتی و معجزه علمی

نویسنده محمد سلامه جبر

مترجم عبداللطیف راشدی

ویراستار محمد رضا راشدی

چاپ اول ۱۴۰۰

تیراژ ۱۰۰ نسخه

چاپ و صحافی سپیدان



انتشارات
زیارت

TAKETAB.IR

بامکاری



پیام
بهاران

تلفن: ۳۳۹۰۴۹۹۵ - ۳۳۹۹۸۷۵۲ - ۳۳۹۳۵۷۰۳

موبایل: ۰۹۱۰ ۴۴۴ ۶۰۱۰ - ۰۹۳۹ ۱۲۲ ۴۸۱۰

نمابر: ۳۳۹۵۷۴۶۹

فهرست مطالب

_____ مقدمه مترجم _____

_____ مراحل آفرینش انسان در قرآن _____

۲۸	مراحل آفرینش انسان
۲۹	۱- آب
۳۰	۲- خاک

_____ دوم: مراحل آفرینش انسان اولیه _____

۳۳	۱- گل
۳۴	۲- حمأ مسنون
۳۷	۳- مرحله ی صلصال بودن
۳۸	۴- دمیدن روح

_____ مراحل آفرینش انسان در شکم مادر _____

۴۲	۱- نطفه
۴۶	۲- خون بسته
۴۹	۳- پاره ی گوشت

- ۵۱ - ۴- اسکلت
- ۵۱ - ۵- پوشاندن اسکلت با گوشت
- ۵۱ - ۶- آفرینشی دیگر

مراحل انسان در قرآن کریم

- ۶۰ ابتدا مرحله ی گهواره
- ۶۱ دوم: مرحله ی کودکی، از گهواره تا قبل از بلوغ
- ۶۲ سوم: مرحله ی جوانی
- ۶۳ چهارم: میان سالی (کهولت)
- ۶۴ پنجم: شیخوخیت
- ۶۵ ششم: هرم

مقدمه مترجم

الحمد لله الواحد الأحد، الفرد الصمد، الذي لم يلد ولم يولد،
ولم يكن له كفواً أحد. والصلاة والسلام على خير خلقه
محمد نبي الرحمة وعلى اهل بيته الطيبين الطاهرين.

(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ
* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) «بخوان به نام پروردگارت
که (جهان را) آفرید! * همان کسی که که انسان را از خون بسته ای خلق
کرد! * بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است، * همان کسی که به
وسیله قلم تعلیم نمود، * و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد!»
بهترین راه برای فهم چگونگی خلقت انسان، بررسی دلایل خلقت و
مراحل آن در قرآن کریم است. در این بررسی ها باید به این تحلیل دست
بیابیم که آفرینش انسان چگونه بوده و هدف از خلقت وی چیست، یا
آن که همه ی موجودات، مخلوق اویند: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ)^۱، چرانتها

۱. علق، آیات ۱-۵.

۲. رعد، آیه ی ۱۶.

خلقت انسان را به دو دست خود نسبت داده است: (خَلَقْتُ بِيَدَيَّ) که این تعبیری رسا در تعظیم مقام انسان است.

آفریدگار هستی، درباره ی آفرینش هیچ موجودی، جز انسان، اعلام قبلی نکرد و امر خلقت او را با فرشتگان در میان ننهاد. خدای سبحان درباره ی بشر، نخست از خلقت او را با ملائکه سخن گفت و آن ها را با تعبیرهای مختلف، از این امر عظیم آگاه ساخت، گاه به آفرینش انسان از مبدأ مادی گل (خاک) اشاره فرمود: (إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ)^۱، و گاهی از مبدأ قابلی صلصال و حماء مسنون، سخن به میان آورد (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ)^۲. تعبیرات متفاوت در این خلقت، نشان دهنده ی مراحل مختلف آفرینش انسان است. ریشه ی نخست جسم انسان، همان خاک و «تراب» است که وقتی بدان آب افزوده شود، به صورت «طین» یعنی گل درمی آید. گذشت زمان این گل را به صورت لجم، بدبود و متعفن می کند که «حماء مسنون» نامیده می شود؛ زمانی که چون خشت خام پخته شود، از آن به «صلصال» یاد می شود. به هر روی در این مرحله، خدا به تعبیر (مِنْ طِينٍ)، بدن انسان را به خاک و گل نسبت داده است.

مرحله ی دیگر در آفرینش انسان، به قلمرو ماورای طبیعت باز می گردد و خدا با تعبیر (مِنْ رُّوحٍ)، آن را با ذات اقدس خود مرتبط می سازد: (فَإِذَا

۱. ص، آیه ی ۷۵.

۲. ص، آیه ی ۷۱.

۳. حجر، آیه ی ۲۸.

سَوْنَتُهُ وَنَفَحَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ^۱.

بنابراین خداوند، انسان را تلفیقی از طبیعت و ماورای طبیعت آفرید و با این ویژگی، او را به «کون جامع» تبدیل کرد، تا هم در طبیعت، صاحب نظر باشد و هم در ماورای آن صاحب بصر. این است که انسان، چه به سمت طبیعت پایین رود و چه به سوی فرا طبیعت بال بگشاید، قدم به قدم، آثار خدا و نشانه های قدرت الهی را می نگرد و خود را در محل شهود او می بیند.

خدای سبحان در قرآن کریم، طی مراحل، آفرینش انسان و رابطه او با مبدأ فاعلی خویش را بیان می کند. در مرحله ی نخست می فرماید: انسان قبلاً «چیزی نبود». در مرحله ی دوم می فرماید: انسان «چیز قابل ذکری نبود». در مرحله ی سوم از «علم سابق انسان»، به چیزی نبودن یا ناچیز بودن خود خبر می دهد. در مراحل چهارم و پنجم نیز از «فراموشی انسان نسبت به این خلقت» و «امکان یادآوری آن» سخن می گوید.

در مرحله ی نخست، تبدیل «نیستی» به «بودن» است، یعنی «لیس تامه» به «کان تامه» که خدا به عنوان ابداع و انشاء، چیزی را «لا من شیء» بیافریند، نه «من لا شیء»، یعنی از هیچ چیز ساخته نشده، نه اینکه از هیچ ساخته شده است. به صورت واضح تر می توان گفت، ماده اولیه ای نداشته و در عین حال، از عدم هم به وجود نیامده است.

خدای سبحان این حقیقت (عدم سابق) را زمانی با پیامبری در میان

می گذارد و گاه به همه انسان ها گوشزد می کند. زکریای پیامبر^۲ در اوج پیری و به تعبیر خودش «سست استخوانی و سپید مویی»، عرض کرد: (رَبِّ اِنِّیْ وَهْنَ الْعَظْمِ مِیِّیْ وَاسْتَعْلَ الرَّأْسُ سَبِیًّا)^۱ و از خدا فرزند می خواست: (... فَهَبْ لِیْ مِنْ لَدُنْكَ وَلِیًّا * یَرِثْنِیْ ...) ^۲ و آن گاه که خدا خواسته اش را پذیرفت، با تعجب پرسید: چگونه صاحب فرزندى خواهم شد، با این که از شدت پیری فرتوت گشته ام و همسرم نیز از جوانی (چه رسد به دوران پیری) نازا بود: (قَالَ رَبِّ اُنِّیْ یَكُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَكَانَتْ اِمْرَاَتِیْ عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا)^۳. قرآن در پاسخ او به سهولت این کار برای خدا اشاره می کند و می فرماید: (قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلٰی هٰیئٍ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكْ سَابِقًا)^۴. پیش از این خودت را نیز آفریدیم، در حالی که «تو اصلاً چیزی نبودى».

زمانی نیز این حقیقت را با تمامی انسان ها در میان می گذارد، آن جا که عده ای درباره ی معاد، با ابراز شگفتی و تردید می گویند: چگونه پس از مرگ و نابودى، دوباره زنده می شویم: (وَيَقُولُ الْاِنْسَانُ اِذَا مَاتَ لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَیًّا)^۵، در پاسخ می فرماید: آیا انسان به یاد نمی آورد، زمانی را که اصلاً چیزی به حساب نمی آمد و از شرایط پس از مرگ، بسی فرومایه تر و ضعیف تر بود، زیرا نه روحی داشت، نه بدنی، نه پیوند بین روح و بدن،

۱. مریم، آیه ی ۴.

۲. مریم، آیات ۵-۶.

۳. مریم، آیه ی ۸.

۴. مریم، آیه ی ۹.

۵. مریم، آیه ی ۶۶.

و نه اجزای پراکنده و خاک شده ی بدن، و با این حال او را آفریدیم: (أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا)¹.

در بخش دوم، قرآن کریم از «شیئیت غیر مذکور انسان» سخن می گوید و چنین می فرماید: (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا)²، یعنی دورانی بر انسان گذشت که «چیز قابل ذکری» نبود، پس سخن از این نیست که انسان اصلاً چیزی نبود، بلکه کلام در این است که چیزی بود، اما نامور، نامدار، صاحب نام و ... نبود.

خلاصه مرحله دوم، تبدیل «لیس ناقصه» به «کان ناقصه» است. از جمع این چند آیه که به منظور تبیین تطورات آفرینش بشر نازل شده است، سه مرحله برای انسان استنباط می شود؛ تحت مرحله ای که انسان اصلاً شیء نبود، سپس مرحله ای که وی شیء بود؛ اما نامور نبود، و در نهایت مرحله ای که شیئیت قابل ذکر پیدا کرد.

نکته بسیار مهمی که با دو مرحله ی بعد مرتبط است، این که خدا به فراموشی انسان اشاره می کند و او را به تذکر و یادآوری (نه به علم ابتدایی) فرامی خواند، یعنی سخن این نیست که آیا انسان «نمی داند» که چیزی نبود، بلکه می فرماید: آیا انسان، این حقیقت را به یاد نمی آورد؟ فرق علم ابتدایی و تذکر این است که علم، ادراک ابتدایی انسان از چیزی است که موجب می شود، آنچه پیش تر نمی دانست، اکنون بداند، اما تذکر چنین نیست، بلکه در آن سه رکن، ملحوظ و مجتمع است: دانستن قبلی، از

۱. مریم، آیه ی ۶۷.

۲. انسان، آیه ی ۱.

یاد بردن میانه ای و یادآوری دوباره و پایانی.

با توجه به این مطلب، وقتی خدا می فرماید: «آیا انسان به یاد نمی آورد که قبلاً چیزی نبود» و از طرفی قرآن کریم را «تذکره» می نامد: (إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ...)¹ و پیامبرش را «تذکر دهنده» و یادآورنده: (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ)²، معلوم می شود که همه انسان ها با تعلیم الهی، این علم را پیش از این به دست آورده اند.

اکنون باید دید در چه زمان یا مرحله ی وجودی، انسان در عین این که نبود، علم به هیچ نبودن و عدم شیئیت خویش داشت. آیا آن زمان که معدوم محض بود، چنین علمی داشت؟ این سخن امکان عقلی ندارد، زیرا از لحاظ منطقی، ثبوت محمول برای موضوع، فرع وجود آن موضوع است و شیء معدوم برای خود ثابت نیست؛ چه رسد به اینکه چیزی برای او ثابت باشد.

پاسخ سؤال این است که پیش از وجود خارجی، همه ی ما در علم خدا، موجود و به صورت «وجود علمی»، معلوم حق (تبارک و تعالی) بودیم و در پی اراده ی او و فرمان «کن»، از علم به عین آمدیم و وجود خارجی یافتیم: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)³. کاملاً روشن است که چیزی مورد خطاب خدا واقع شود و فرمان «کن» را از خالق هستی دریافت کند، نمی تواند معدوم محض باشد، زیرا معدوم

۱. مزمل، آیه ی ۱۹ و انسان، آیه ی ۲۹.

۲. غاشبه، آیه ی ۲۱.

۳. یس، آیه ی ۸۲.

محض، قابل خطاب نیست. پس ما، گرچه در خارج نبودیم، اما در علم حق وجود داشتیم. از طرفی وجود علمی ما، به دلیل تجرد، همواره با علم همراه است، بنابراین، ثابت می شود که ما پیش از وجود خارجی و آمدن به این دنیا وجود علمی داشتیم؛ افزون بر این، وجود علمی مجرد است، و نیز هر مجردی نسبت به خود عالم است، پس ما قبلاً به شیئیت علمی و لا شیئیت عینی خویش علم داشته ایم.

این سخن قرآن که «مگر یادتان نیست»، نشان می دهد که آن علم سابق، گونه ای فراموشی یافته و اگر ما غبار غفلت را برداریم، به یادمان خواهد آمد که خدا زمانی یا در مرحله ی خاصی از وجود، با ما سخن گفت و به ما چنین آموخت نبوئیم و او ما را آفرید و از «علم» به «عین» آورد. قرآن کریم به پدران و مادران می فرماید: مبدا بیندارید که خالق فرزندان خود هستید و آن ها را شما به وجود آورده اید، بلکه کار شما تنها اِمناء و نقل منی از جایگاهی به جایگاه دیگر است و این خداست که هر انسانی را می آفریند: (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْمَخْلُوقُونَ)¹. امام رضا (ع) نیز در پاسخ کسی که برهان بر مبدأ می خواست، فرمود: تو قبلاً نبودی و بعد موجود شدی، نه خودت خود را آفریدی و نه مثل تویی تو را خلق کرد: «أَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكُنْ نَفْسَكَ وَلَا كَوْنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلَكَ»².

پس به دست آوردن این علم که انسان سابقه عدم دارد، چندان

۱. واقعه، آیات ۵۸ و ۵۹.

۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۶.

مشکل نیست. آنچه دشوار است، یادآوری نشئه پیش از وجود خارجی ماست که خدا در آن مرحله با ما سخن گفته است و قرآن ما را به همین حقیقت تذکر می دهد. این سخن، تنها اثر علمی ندارد، بلکه با تربیت انسان در ارتباط مستقیم است که اگر کسی سابقه خود را دریابد و آن را خوب ادراک کند، هرگز مغرور نمی شود و خویشتن را نمی بازد و همواره آینه دار جمال و جلال حق خواهد بود.

البته باید توجه داشت که تنزل انسان از مرتبه علم حق به عین و خارج، به گونه ای تجلی است؛ نه تجافی.^۱ پس اگرچه ما در خارج وجود یافتیم؛ اما در مرحله ی علم حق نیز موجود بوده و هستیم، و ارتباط تکوینی بین این دو مرتبه وجودی برقرار است و در صورتی که ما به کندوکاو درونی خود بپردازیم و آن را غبارروبی کنیم، می توانیم با آن وجود علمی خود که مرحله ی عالی ماست، مرتبط شویم و آنچه را فراموش کرده ایم، به یاد آوریم. موجودات عالم خلقت همگی یک جنبه دارند؛ بعضی آن ها مانند فرشتگان و مجردات، تنها جنبه ی فراطبیعی دارند و برخی دیگر، مانند موجودات عالم ماده، تنها جنبه ی طبیعی بودن؛ اما خدا انسان را از دو جنبه طبیعی و فراطبیعی به وجود آورده است:

جسم انسان؛ طبیعت انسان در آفرینش، نخست از خاک و گل آغاز

۱. تجلی، یعنی بی آنکه نشئه علم خدا از وجود انسان، خالی شود، آدمی به عالم خارج می آید و پس از آمدن به خارج، وجود علمی او، همچنان در مرحله ی علم الهی محفوظ می ماند، چنان که علم با تعلیم استاد به شاگرد منتقل می شود؛ اما نه به نحو تجافی و ترک قلب استاد و ورود به سینه ی شاگرد، بلکه به حفظ در هر دو ظرف؛ اما تنزل به گونه تجافی، مانند بارش باران است که طی آن آب، جایگاه خود را رها کرده، به جای دیگر تنزل می کند.

شد. سپس به شکل حَمَاءِ مَسْنُون و صلصال درآمد و سرانجام با پیکری مستوی و کاملاً پرداخته، پا به هستی گذاشت: (إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّن طِينٍ)؛^۱ (إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ ...)؛^۲

سیر وجودی در فرزندان آدم ﷺ، گرچه از خاک آغاز می شود؛ لیکن در ادامه از آبی سرچشمه می گیرد که قرارگاه آن، میانه ی «صلب» و «ترائب» است: (خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصَّلْبِ وَالتَّرَائِبِ)؛^۳ پس خدای سبحان آفرینش انسان را از خاک آغاز کرد و سپس ادامه نسل او را از آب قرار داد: (وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ)؛^۴ این نسل نیز از نطفه به علقه آمد و علقه به مضغه و مضغه به استخوان تبدیل شد و استخوان هم به پیراهنی از گوشت آراسته گردید: (ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا)؛^۵

روح انسان؛ در قرآن کریم کیفیت آفرینش انسان به گونه ای گسترده تشریح شده است. پس از آفرینش طبیعت انسان از گل و خاک، سخن از آفرینشی دیگر است که گاهی از آن به «کن فیکون» تعبیر شده است: (خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛^۶ قرآن کریم درباره ی دمیدن

۱. ص، آیه ی ۷۱.

۲. حجر، آیات ۲۸ و ۲۹.

۳. طارِق، آیات ۶ و ۷.

۴. سجده، آیات ۷ و ۸.

۵. مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۶. آل عمران، آیه ی ۵۹.

روح و جانی در کالبد انسان که سبب شرافت وجودی اوست، می فرماید: (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)^۱. در حقیقت انشای خلقی دیگر در آیه ی (ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ)^۲ نیز به همین نفخ روح الهی در انسان اشاره دارد، چنان که خدای سبحان به دلیل انشای آن به خود تبریک می گوید: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)^۳.

این روح الهی منشأ حیاتی است که فصل الفصول حقیقت انسان است. در حقیقت شناخت همین روح الهی ما را به شناخت خدا می رساند. روح انسان نفس اوست و شناخت روح امری حصولی است؛ نه حضوری و چون علم حصولی ما را باره ی روح اندک است: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)^۴ مطرح می شود. پس معرفت حضوری به روح، موجب معرفت حضوری به خدا می گردد؛ بی آن که علمی اکتسابی در این زمینه وجود داشته باشد؛ یعنی بی آن که تفکری در ذات اتفاق بیفتد.

آیات مربوط به روح دو گروه اند:

یک، دسته نخست، آیاتی که نشان می دهد، روح پیش تر بوده و سپس به بدن تعلق گرفته است؛ نظیر آیات نحوه بیدایش آدم ابوالبشر عليه السلام: (إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ

۱. حجر، آیه ی ۳۹.

۲. مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۳. مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۴. اسراء، آیه ی ۸۵.